توسعه بخش خصوصی؟ ۱۲

عامل نابودی ۱۲۰ هکتار جنگل ۱۳

تولید ۳ میلیون خودروی گازسوز .. ۱۳

ترسیم خط قرمزهای اتاق ۱۴

گفت‌وگوی شرق با علیرضا علوی‌تبار

شعار علیه طبقه متوسط

سام غفارزاده: بازخوانی سیر تحول بخش خصوصی و طبقات اجتماعی در یک سال و نیم گذشته و رفتار دولت نهم با طبقه متوسط موضوع گفت‌وگوی حاضر با علیرضا علوی‌تبار صاحب‌نظر اقتصاد سیاسی و عضو هیات علمی و موسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی توسعه است که می‌خوانید.

■ شما بر این اعتقاد بودید که دولت نهم در مواجهه با سه گروه اجتماعی تمایلی به بارگیری از آنها نشان نمی‌دهد؛ دسته اول کسانی هستند که سبک زندگی متفاوتی را طلب می‌کنند، قشر دیگر فعالان بخش خصوصی اقتصادند که از نظر اقتصادی مستقل از دولت هستند و گروه سوم کسانی که در حوزه سیاست مطالبات مشارکت‌طلبانه دارند و دموکراسی‌طلب هستند. آیا همچنان معتقدید که دولت بنای بارگیری از طبقات و لایه‌های دیگر اجتماع را دارد؟

شاید تعبیر بخش خصوصی خیلی دقیق نباشد چون همان‌طور که می‌دانید بخش خصوصی شامل طبقه متوسط سنتی و حتی بخشی از طبقه متوسط مدرن هم می‌شود. منظور من به‌طور مشخص بخشی از سرمایه‌داران مدرن است که هم به لحاظ الگوی تصمیم‌گیری مدرن هستند و هم به لحاظ تکنولوژی‌ای که در کارشان مورد استفاده قرار می‌دهند. خیلی از اینها کارآفرین نبودند و با استفاده از رانت بالا آمدند و به سرمایه‌داران جدی تبدیل شدند. ولی به هر حال به نقطه‌ای رسیده‌اند که خواهان مداخله در تصمیم‌گیری هستند. حاضرند هزینه جریانات سیاسی را تامین کنند ولی در ازای آن می‌خواهند که در تصمیم‌گیری‌ها دخالت داده شوند و همان‌طور که گفتید دو بخش از طبقه متوسط مدرن هم که یک دسته به دنبال سبک و الگوی متفاوت زندگی هستند و عده‌ای که دغدغه مشارکت سیاسی دارند در این سه دسته قرار می‌گیرند.

به عقیده من شعارهایی که دولت نهم انتخاب کرده کاملاً علیه این سه گروه و این سه جریان اجتماعی بوده است. (دولت نهم فقط قوه مجریه نیست و بخشی از مجلس را هم شامل می‌شود.

دولتی که ما معادل *Government* انگلیسی در نظر می‌گیریم، در کشورهایی مثل ما هم مجلس و هم قوه مجریه را دربرمی‌گیرد بنابراین منظور من هم دولت نهم و هم مجلس هفتم است.) به نظر من آن وضعیت کماکان ادامه دارد، البته با نوساناتی همراه بوده یعنی دولت هرازچندگاهی روی یکی از گروه‌ها بیشتر تمرکز کرده است.

مثلاً در اوایل کار بیشتر روی کنار گذاشتن و محدود کردن طبقه متوسط مدرن که خواهان مشارکت سیاسی بودند تمرکز داشتند، بعد از مدتی متوجه بخش سرمایه‌داری نوپا و جدیدی که بعد از جنگ رشد کرده بود، شدند و این اواخر با توجه به اتفاقاتی که می‌افتد به نظر می‌رسد دوباره برگشته‌اند سراغ کسانی که دنبال سبک زندگی متفاوت هستند. یعنی به‌رغم اینکه در تمام این دوران سعی شده که همه آنها را طرد کنند و در تنگنا قرار دهند اما گاهی تمرکز به یک گروه بیشتر و بر دو گروه دیگر کمتر بوده است.

■ این به آن معناست که توانسته‌اند یک گروه را محدود کنند و بعد به سراغ گروه بعدی رفته‌اند یا اینکه اقتضای زمان تعیین کننده بوده؟

به نظر می‌رسد ترکیبی از چند عامل باشد. یکی نوع تلقی اینها از وضعیت است. یعنی هر وقت احساس می‌کنند یکی از این دسته‌ها حالت تهاجمی دارد، روی آن تمرکز می‌کنند. پس یکی بستگی به این دارد که آن گروه در دفاع از خودش چه قدر فعالانه عمل می‌کند و دیگری شرایط زمانی است. مثلاً وقتی که دولت می‌توانست طرح‌های اقتصادی خودش را بدون نیاز به جلب توجه کسی پیش ببرد، علیه آن سرمایه‌داری نوپا عمل کرد. ولی همین که به بن‌بست خورد فشار را روی آنها کمتر کرد. منظور این است که عوامل متعددی در این امر موثر هستند شاید فضای بین‌المللی هم بی‌تاثیر نبوده باشد.

■ وقتی عرصه به طبقه متوسط تنگ می‌شود، طبیعتاً یکسری واکنش‌هایی از خود نشان می‌دهد. شما هیچ واکنشی سراغ دارید؟

اگر طبقه متوسطی که تحت فشار قرار می‌گیرد از دسته‌ای باشد که سبک زندگی برایشان محور است، اولین واکنش‌شان گسترش دایره زندگی غیررسمی و پنهان است. یعنی اولین کاری که می‌کنند این است که زمان بیشتری را در دنیایی که تحت کنترل نیست بگذرانند به همین دلیل می‌توان پیش‌بینی کرد که واکنش این دسته گسترش هر چه بیشتر مهمانی‌های دسته‌جمعی، رفت و آمدهای دور از چشم، پیدا کردن جاهایی که کمتر تحت کنترل باشد و . . . است.

اما واکنش طرفداران مشارکت سیاسی، زمانی که فشارها زیاد می‌شود منسجم‌تر شدن تشکیلاتی و واقع‌بین‌تر شدن در امر انتخابات سیاسی است. طبقه متوسط مدرن ما در انتخابات سیاسی گاهی اوقات خیلی آرمانگرا می‌شود یعنی به دنبال همه یا هیچ می‌گردد. ولی وقتی فشار سیاسی خیلی زیاد می‌شود احساس می‌کند که نباید این طور عمل کند و یکی هم یکی است به همین دلیل انتخاب‌ها واقع‌بینانه و کمی غیرآرمانی‌تر می‌شود.

■ مصداق آن انتخابات شورای شهر است.

در انتخابات شورای شهر طبقه متوسط مدرن افراد آرمانی را انتخاب نکرد. مثلاً رایی که به طرفداران آقای قالیباف داد با آرمان‌هایش خیلی سازگار نبود. اما متوجه بود که اینجا نباید همه یا هیچ را در نظر بگیرد. وقتی فشار پیش می‌آید افزایش انسجام سیاسی و واقع‌گرا شدن در امر انتخابات را به دنبال دارد.

■ بخش خصوصی که مدنظر شما است، یعنی سرمایه‌دارانی که پس از جنگ رشد کردند در قبال تنگ شدن فضا، فرار سرمایه را ترجیح می‌دهند یا راه دیگری را؟

هر دو. بخشی از آنها سعی می‌کنند نقطه امنی را در بیرون از ایران جست‌وجو کنند که در صورت شدیدتر شدن فشار به آنجا بروند. یک عده هم سعی می‌کنند در سرمایه‌گذاری‌هایشان تنوع ایجاد کنند که اگر یک حوزه مورد حمله قرار گرفت، در حوزه‌های دیگر امکان ادامه حیات داشته باشند. اما به نظر می‌رسد واکنش سیاسی‌تری هم داشته باشند یعنی در بین نیروهای موجود درون سیستم به دنبال بارگیری هستند و مدافعین خودشان را جست‌وجو می‌کنند. عده‌ای هم طبیعتاً دوباره به سمت نیروهای پراگماتیست‌تری مثل آقای هاشمی و اطرافیان‌شان تمایل پیدا کرده‌اند. در این گروه هم واکنش‌های منفعلانه‌ای مثل فرار سرمایه و متنوع کردن سرمایه‌گذاری‌ها وجود دارد.

البته مجموعه واکنش همه این سه گروه سیاسی در واقع مشروعیت‌زدایی از دولت است که هر کدام به یک سبک این کار را می‌کنند. مثلاً آن بخش طبقه متوسط که خواهان تغییر سبک زندگی است این مشروعیت‌زدایی را با لبخند و جوک انجام می‌دهد.

بخش طبقه متوسط که به دنبال مشارکت سیاسی است با نقد سیاسی دولت این کار را می‌کند و بخش سرمایه‌داری نوپا هم با نشان دادن پیامدهای مضر سیاست‌های اقتصادی دولت به خصوص با نشان دادن این که این سیاست‌ها کاملاً مخالف با شعارهای دولت عمل خواهد کرد مشروعیت‌زدایی را انجام می‌دهد.

خلاصه گفت و گو

۱- در انتخابات شورای شهر طبقه متوسط مدرن افراد آرمانی را انتخاب نکرد. مثلاً رایی که به طرفداران آقای قالیباف داد با آرمان‌هایش خیلی سازگار نبود. اما متوجه بود که اینجا نباید همه یا هیچ را در نظر بگیرد.

۲- دولت هم رقبای درون گروهی و درون جریانی پیدا کرده یعنی هم متحدان سابقش را از دست داده و هم رقبا و مخالفان قدیمی‌اش خودشان را بازسازی کرده و برگشته‌اند.

■ در انتخابات شوراها، دولت نهم نشان داد که گرفتن کرسی‌های شورای شهر برایش اهمیت دارد و با راه انداختن گروه رایحه خوش خدمت وارد انتخابات شدند. پیش‌بینی می‌شود که در انتخابات مجلس هم همین رویه را ادامه دهند. با توجه به صحبت‌هایی که داشتید به نظر شما اینها برای انتخابات مجلس در رفتارهایشان رادیکال‌تر می‌شوند یا سعی می‌کنند نیروهای منتقد خودشان را همگرا و ضرب انتقاد آنها را کم کنند.

به نظر من دولت نهم متوجه شده که دیگر قدرت اولیه را ندارد.

■ از چه نظر؟

دولت نهم به چند لحاظ خودش را قدرتمند احساس می‌کرد. از یک طرف فکر می‌کرد بخش‌های فقیرتر و محروم‌تر جامعه را پشت سر خودش دارد و توانسته قشرهایی که مساله اولیه‌شان تامین معیشت و مساله توزیع بود- نه آزادی و دموکراسی و سبک زندگی و امنیت سرمایه‌گذاری- را بسیج کرده است. احساس می‌کرد مجموعه نیروهای محافظه‌کار جامعه پیشتازی‌اش را پذیرفته‌اند. مجموعه اینها نوعی اعتماد به نفس به دولت نهم داده بود که آن را از هر نوع مشورت و سازش و همکاری با دیگران بی‌نیاز می‌کرد. اما چند اتفاق افتاد که این اعتمادبه‌نفس را از بین برد. انتخابات شوراها یکی از آنها بود. در این انتخابات نه تنها از رقیب قدیمی‌اش یعنی اصلاح‌طلبان احساس خطر کرد بلکه نسبت به رقبای جدید و حتی همراهان قدیمی هم احساس مشابهی پیدا کرد، چون محافظه‌کاران سنتی ما کم‌کم خودشان را از دولت جدا می‌کنند. در درون همین جریان هم یک گروه رقیب پدید آمده؛ گروهی که بخشی از مجلسی‌ها آن را مدیریت کردند و یک گروه که در شهرداری تهران بودند. اینها کسانی هستند که به نوعی به همان جریانی تعلق دارند که دولت نهم از آن برخاسته. به هرحال دولت هم رقبای درون گروهی و درون جریانی پیدا کرده یعنی هم متحدان سابقش را از دست داده و هم رقبا و مخالفان قدیمی‌اش خودشان را بازسازی کرده و برگشته‌اند.

■ با توجه به این اتفاقات، دولت برای انتخابات مجلس هشتم چه برنامه‌ای خواهد داشت؟

تصور من این است که دولت این بار سعی می‌کند به هم گروه‌های خودش و جریان‌های کلی محافظه‌کار امتیاز بدهد. یعنی این دفعه تلاش می‌کند که یکه و تنها وارد بازی نشود، چون فکر می‌کند به اندازه کافی قوی نیست و از این بازی سالم بیرون نخواهد آمد.

نکته مهم دیگر این است که حالا دیگر آن توده عظیمی که به زعم دولت برای حمایت از آن بسیج شده بودند، توهم اولیه را نسبت به دولت ندارند، خیلی جاها سیاست‌های دولت نتیجه معکوس داشته، خیلی از وعده‌های دولت تحقق پیدا نکرده، مثلاً تثبیت قیمت‌ها اصلاً اتفاق نیفتاده در حالی که یکی از علل اصلی اقبال بخشی از عامه مردمی که مشکل معیشتی داشتند، همین وعده تثبیت قیمت‌ها بود.

گذشته از آن توزیع اشرافی و امتیازبخشی هزینه‌ها در بخش‌های مختلف کشور ممکن است افرادی را راضی کند اما افراد دیگری را ناراضی می‌کند. مثلاً وقتی شما به یک ده امتیاز می‌دهید و امکانات را در آن توزیع می‌کنید، مردم آن ده راضی می‌شوند اما اولین سوالی که برای مردم ده کناری پیش می‌آید این است که چرا ما از این نعمت بهره‌مند نشدیم؟ با توجه به محدودیت منابع این نوع بخشش‌ها بیشتر ناراضی به وجود می‌آورد تا راضی.

■ دولت به تازگی سعی می‌کند با استناد به آمار نشان دهد که وضعیت اقتصادی ما نه تنها نامطلوب نیست بلکه نسبت به سابق بسیار مطلوب‌تر است و انتقادات اقتصادی موجود را به گردن رسانه‌های مغرض می‌اندازد و آن را نوعی توطئه علیه خودش تلقی می‌کند، این ناشی از چیست؟

آمارهای اقتصادی در ایران با چند مشکل مواجه هستند. یک مشکل، بهنگام نبودن آن است. یعنی ما همیشه ناچاریم به آماری استناد کنیم که مربوط به مدت‌ها قبل است و وضع فعلی را به خوبی نشان نمی‌دهد. مشکل دیگر این است که خیلی از این آمارها در مقایسه معنا می‌دهد و سعی می‌کنند از دادن این مقایسه‌ها در مباحثی که مطرح می‌شود خودداری کنند. به‌طور مثال میزان واردات در کشور؛ همه ما می‌دانیم که واردات طی سال‌های اخیر افزایش زیادی داشته. اما دقیقاً نمی‌دانیم این افزایش واردات چه تاثیری روی اشتغال گذاشته، به لحاظ نظری می‌دانیم که افزایش واردات بعضی از فرصت‌های شغلی را به دلیل آنکه تولید را ضعیف می‌کند از بین می‌برد، به خصوص اگر واردات از نوع کالای مصرفی باشد. بنابراین وقتی آمار مربوط به واردات را ارائه می‌کنید نمی‌دانید که دقیقاً پیامد آن در این زمان چیست. اشکال دیگر این است که این آمار گاهی اوقات در مقایسه و دادن توضیحات معنا پیدا می‌کند. مثلاً شما نشان می‌دهید که صادرات بالا رفته، اما نمی‌گویید که برای هر واحد صادرات ناچار شده‌اید چقدر کالای واسطه‌ای وارد کنید و روی آن کاری را انجام بدهید و تبدیل به کالای نهایی کنید بعد صادر کنید. اگر این توضیحات داده شود شاید معلوم شود که کار شما اصلاً به صرفه نبوده است. یعنی آمار داده می‌شود اما از آنجا که این آمار بدون مقایسه با پیامدهای جانبی و خرجی است که انجام شده، واقعیت اطلاعات و شرایط را نشان نمی‌دهد.

با آمارها فقط بعد از تحلیل می‌توان در مورد امور اقتصادی داوری کرد. یعنی خودبه‌خود گویا نیستند و باید در چارچوب یک تئوری و با مقایسه و نسبت‌گیری از آنها نتیجه‌گیری کرد.

دولت به‌طور نادرستی این کار را انجام می‌دهد یعنی به آمارهایی استناد می‌کند که چندان گویای وضعیت فعلی و پیامدهای آن نیست. دولت ممکن است بگوید برای آسایش مردم این مقدار کالای مصرفی وارد کرده‌ایم ولی هیچ وقت نمی‌گوید که نتیجه افزایش کالای وارداتی از بین رفتن شغل بوده است. یا مثلاً به سبدی که میزان تورم را با آن اندازه می‌گیرند یک تعداد کالای تازه اضافه کنند علی‌الاصول این کار بدی نیست ولی امکان مقایسه با آمارهای سال قبل که این کالاها در سبد نبوده را می‌گیرد باید توضیح داده شود که دو سبد در نظر گرفته شده اگر با یک سبد می‌گرفتیم شاید رقم تورم خیلی بیشتر از چیزی که نشان داده شده، می‌بود.

■ اعلام مکرر آمار موفقیت ناشی از چیست؟

بله. همه کسانی که در آغاز کار، این دولت سازمان برنامه و بودجه را به آنها سپرد، خودشان را کنار کشیدند و نتوانستند مسوولیت سیاست‌های دولت و اجرای آن را برعهده بگیرند. این هم از اقبال بلندشان بود که وقتی آثار منفی سیاست‌های اجرا شده روشن شد استعفا دادند یا کنار گذاشته شدند.

نمی‌دانم این را باید به حساب زرنگی آنها گذاشت یا اقبال بلندشان ولی به هرصورت این بار به دوش دولت افتاد و در نهایت نتوانست تحمل کند. الان مرکز پژوهش‌های مجلس که قاعدتاً هم مدیریتش و هم عناصر اصلی تصمیم‌گیرنده‌اش همسوی با دولت هستند نمی‌توانند در تایید سیاست‌های آن کاری انجام دهند.

ادامه در صفحه ۱۲

تفسیر اقتصادی

توسعه، بهره‌وری و قابلیت انسانی

دکتر وحید محمودی*

توسعه نیازمند رویکرد محوری است که کلیه برنامه و سیاست‌ها می‌بایست حول آن محور تنظیم شوند. کشور ایران پنج برنامه عمرانی و توسعه قبل از انقلاب و به جز برنامه چهارم که در حال اجرا است سه برنامه توسعه پس از انقلاب را تجربه کرده است اما هنوز یک استراتژی بلندمدت مشخص و یک رویکرد محوری در این برنامه‌ها به چشم نمی‌خورد. به‌طور کلی راهبردها و اهداف تدوین شده در این برنامه‌ها را می‌توان از جمله رویکردهای «اقتصاد محور» یا «درآمد محور» نامید، به گونه‌ای که اساساً مبنای تعریف توسعه با محوریت رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه تنظیم و تعریف شده است. این برنامه‌ها از این نکته روشن و مهم غفلت ورزیده‌اند که آنچه «هدف» و نیز «ابزار توسعه» است موجودی است به نام انسان.

اگر توسعه منابع انسانی و به تعبیر بالاتر رشد قابلیت‌های انسانی (*Human Capability*) مبنای هدف توسعه باشد و ارزیابی توسعه براساس شاخص‌های رشد قابلیت انسانی صورت بگیرد، هدف توسعه تبیین و ابزار لازم برای آن تامین شده است. رشد درآمدها برای ارتقای انسان است، اگر قرار باشد انسان در ابتدا به فراموشی سپرده شود، در آینده نیز نمی‌توان بر دستیابی انسان‌ها به زندگی دلخواه و مبتنی بر فرهنگ خودی امیدوار بود. اما توسعه نیز علاوه بر تامین منابع انسانی و فیزیکی نیازمند عملکرد کارآمد و با بهره‌وری بالای این عوامل است. بخش مهمی از رشد و توسعه اقتصادی بر عهده بهره‌وری و رشد آن است. درون‌مایه تعاریف مختلف و متعددی که از بهره‌وری شده است حول یک محور مشخص قابل جمع است و آن افزایش نسبی ستاده در مقابل تغییر در نهاده‌هاست. بهره‌وری می‌تواند با تغییر در کیفیت نهاده یا شرایط سازمانی و استقرار سیستم‌های مناسب بهبود یابد. مهم آن است که نتیجتاً افزایش ستاده در مقایسه با هزینه‌هایی که برای بهبود در کیفیت نهاده‌ها و یا بسترسازی لازم صورت می‌گیرد، به‌طور نسبی بیشتر باشد. بنابراین بهره‌وری هم به وسیله بهبود کیفیت منابع انسانی و هم به وسیله بهبود ساختار و فرآیندهای سازمانی، ارتقا پیدا می‌کند. اما سوال اساسی اینجاست که چگونه می‌توان بسترهای لازم را برای رشد بهره‌وری عوامل و بهره‌وری کل فراهم نمود. کدام راه حل ریشه‌ای وجود دارد که پرداختن به آن بسترهای لازم را برای منظور مورد نظر ما فراهم می‌سازد؟ «رویکرد قابلیت انسانی» رویکردی است که در حوزه مباحث اقتصادی و اجتماعی از مقبولیت قابل توجهی برخوردار است و می‌توان مساله بهره‌وری و امکان ارتقای آن را در قالب این رویکرد تبیین نمود. رویکرد قابلیت انسانی اولین بار توسط آمارتیا سن برنده جایزه نوبل ۱۹۹۸ در دهه ۱۹۸۰ مطرح شد و به تدریج طی ۲۵ سال گذشته توسط خود وی و شاگردانش بسط یافته است.

رویکرد قابلیت انسانی به جای آنکه به آموزش منابع انسانی جهت رشد بهره‌وری بپردازد، توجه خود را به رشد قابلیت‌های انسانی که آموزش یکی از آنها است معطوف می‌کند. در این دیدگاه نگاه ابزاری به انسان در فرآیند فعالیت سازمانی وجود ندارد. رویکردهای رایج از آن رو به توسعه منابع انسانی برای رشد بهره‌وری می‌اندیشند که آن را لازمه و ابزار کار خود می‌دانند. اما رویکرد قابلیت با محور قرار دادن انسان در تحلیل‌های بهره‌وری، به‌طور فراگیر و ریشه‌ای به موضوع بهره‌وری می‌پردازد. برخورداری از سواد، آموزش، سلامتی و بهداشت، که زمینه‌ساز ایمنی و آسودگی خاطر از سایر خطراتی است که حیات انسانی را تهدید می‌کند همگی از عوامل رشد قابلیت‌های انسانی است. انسانی که از قابلیت‌های پایه از یکسو و شرایط محیطی مناسب از سوی دیگر برخوردار نیست، نمی‌تواند بهره‌وری و کارایی لازم را داشته باشد. گسترش آموزش اگر با برخورداری از سایر قابلیت‌ها و شرایط مناسب محیطی جهت مشارکت و ابراز وجود همراه نباشد، تاثیری مشروط و محتمل بر بهره‌وری خواهد داشت. امروزه شاهدیم که به‌رغم گسترش برنامه‌های متعدد آموزشی و برخی اصلاحات سازمانی هنوز رشد بهره‌وری عوامل به‌خصوص عامل انسانی بهبود چشمگیری نیافته است.

بدیهی است آموزش یکی از عوامل ارتقای بهره‌وری است اما فقدان سایر قابلیت‌های انسانی، اثربخشی آن را کاهش می‌دهد.

* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران